

مختصر واقعه موله شهیدان در یزد و اصفهان - هُو الله

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



مختصر واقعه موله شهیدان در یزد و اصفهان

هُوَ اللهُ

در این عصر انوار که قرن حضرت پروردگار است و از پرتو شمس حقیقت انوار مدینت در جمیع آفاق در انتشار و کمالات انسانی و فضائل رحمانی مانند بارقه صبح در شرق و غرب بقسمی منتشر که درندگی و خونخواری در بین بشر از عوائد متروکه گشته بلکه در ممالک متمدنه بکلی فراموش شده. تعرضات مذهبیّه بکلی زائل و تعصبات جاهلیّه باطل گردیده. در بین شعوب و قبائل غیر از محاربات دولیه و افکار سیاسیّه منازعه و معارضه و مضاربهئی باقی نمانده. جمیع امم و ملل در مهد امن و امان مستریح و کافه طوائف از شرّ ستمکاران امین و در حصن حصین.

در ایران چون ندای الهی بلند شد. و صبح نورانی دمید و شمس حقیقت درخشید نفوسی از اسفل درکات جهل نجات یافته بأعلی درجات انسانی فائز گشتند. و مرکزسنوحات رحمانی شدند روح مجسم گشتند و عدل مصور گردیدند. و باخلاق روحانی و فضائل آسمانی در جهان انسانی جلوه نمودند.

و اما پیروان مذهب قدیم که بر تعالیم و تقالید عتیقه باقی و بر قرار ماندند روز بروز بر جهل و نادانی افزودند بقسمیکه گرگان درنده گشتند و کلاب گزنده شدند. در خونخواری از سباع ضاریه و ذئاب کاسره گوی سبقت ربودند. و بنای تعرض باین نفوس مبارکه گذاشتند هر روز فتنهئی بر پا نمودند. و



ORIGINAL



AUDIO

هر ساعت سستی آغاز کردند. هر وقتی آتش فساد برافروختند. و پاکانرا بنار حقد و حسد بسوختند سرها بنیزه نمودند و باطفال ستیزه کردند مال و منال تالان نمودند. و خانه و کاشانه تاراج کردند. اطفال و نسوان از وطن اخراج نمودند عزیزان ذلیل گشتند امیران فقیر شدند نازنینان اسیر گشتند.

از جمله واقعه جدیده یزد و اصفهان است که تازه رخ داده و دلها آزرده و آشفته گشته. جمیع اهل انصاف از استماعش خون گریستند و گریبان دریدند. با وجود آنکه بهائیان شیعیند و دلیر. و هر یک در میدان حرب و ضرب مقاوم جم غفیر و چون بجنک برخیزند صولتی انگیزند که صفوف اعدا را فوراً درهم شکنند. زیرا تجربه شده که در شجاعت مثل و مانند ندارند ولی چون بامر مبرم الهی مأمور بصلح عمومی هستند و مکلف بمظلومیّت کبری لهذا اگر ستمکاری دست تطاول بگشاید و مانند گرگ تیز چنگ هجوم نماید احبای الهی مانند اغنام تسلیم شوند ابداً مقاومت نمایند. بلکه تیغ و شمشیر را بشهد و شیر مقابله نمایند زخم بجاگرگاه خورند، دست قاتل را بپوسند و در سبیل الهی جانفشانی نمایند. از برای ستمکار استغفار کنند و طلب عفو از پروردگار نمایند.

این روش و سلوک سبب گشته که آن حیوانهای درنده و مار و عقرب گزنده روز بروز بر جسارت افزودند و بخون مظلومان دست خویش آلودند و راه جفا پیوندند. و ابداً رحم نمودند. این واقعه جدید و ظلم شدید بر وقوعات سابقه بیفزود و مصائب و بلاهای قدیمه را محو نمود.

مختصر اینست که چون در این ایام علمای شیعه یعنی مذهب قدیم در ایران ملاحظه نمودند که ندای الهی بلند شد. و شرق و غرب بحرکت آمد. انوار شمس حقیقت چنان سطوع نمود که چشمها روشن شد. رایت امر الله مرتفع گردید. نفوس فوج فوج در ظلّ کلمة الله در آیند و شیعیان بهائیان گردند حتی اسرائیلیان چنان شور و ولهی یافتند که عنقریب نفسی از ایشان در ایران باقی نماند مگر آنکه مهتدی بهدایت کبری گردد. و همچنین فارسیان که ملت قدیمه ایرانند و منکر جمیع انبیاء از ابراهیم و موسی. و همچنین منکر حضرت مسیح و حضرت رسول الله بودند. حال اکثر مقرر و معترف بجمیع کتب و رسل و انبیای الهی گشتند و در نهایت صدق و صفا از زمره بهائیان شدند.

خلاصه این قضیه بسیار سبب حقد و حسد علمای سوء شده بقسمیکه صبر و تحمل بر باد رفته. در هر نفسی آتشی افروزند و فتنهائی بر پا نمایند. و بانواع وسائل جهله قوم و هزله و رذله پر لومرا بر ریختن خون مظلومان تشویق و اجبار نمایند. یکی از آن علماء سوء شخصی موجود در اصفهان (نجفی) و پدرش چون بخون حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء دست بیالود حضرت بهاءالله پدر را ذئب و پسر را ابن

ذئب لقب فرمود هر کس متحیر بود که حکمت این لقب چه چیز است و چه خواهد کرد تا آنکه در این ایام ظاهر شد.

بدایت این فتنه از جهلای امت و علمای سوء در ایران در ولایت رشت در ماه مارس (سنه ۱۹۰۳) که مطابق ماه محرم (سنه ۱۳۲۱) واقع برپا گشت. اول علمای جهلا عوام خلق را از اراذل و اوباش تشویق بر تالان و تاراج احباب کردند و تحریض بر اذیت و جفا اشرار بطمع غارت اموال مانند گرگ بر اغنام الهی هجوم نمودند. و یکنفر از احبای الهی را که تازه فوت نموده از زیر خاک بیرون آوردند. قطعه قطعه کرده آتش زدند. و حال آنکه آنمظلوم با جمیع خلق در مدت حیات بوفای و ملاطفت کبری سلوک می نمود. و جمیع اهالی مملکت حتی اعداء و نفس علمای جهلا بر حسن اخلاق و اطوار و امانت و محبت آن بزرگوار شهادت میدادند و میگفتند که این شخص بزرگوار است و خوش رفتار و وفادار. ولی بهائیت و جرمش این بود که بهائی. یعنی زمینی بود آسمانی گشت جسمانی بود روحانی شد ناسوتی بود لاهوتی گردید. سبحان الله چه قدر عجیب است که قرآن را تلاوت مینمایند و وصایا و نصایح الهی را می شنوند با وجود این درنده و خونخوارند. و این سبعت را از لوازم شریعت غرّا می شمردند و اسلامرا در نظر جمیع ملل رذیل و رسوا مینمایند.

باری حکومت عادلّه پادشاه ایران هر چند خواست هزله رذله را از اذیت و جفا منع نماید چاره نتوانست اموال بهائیان را نهب و غارت نمودند و احباب را سخت اذیت کردند این سبب شد که در سائر بلاد ایران علمای ملت نیز بتحرّیک و تشویق جهال پرداختند.

از آنجمله این ذئب در اصفهان. این شخص باوجود آنکه مبلغ موفوری بانواع وسائل جمع نموده و کلّ را از دست ابناء ملت ربوده و منهمک در جمیع شهواتست. و کلّ شهادت سوء نیت او میدهند مع ذلک جهله عوام پیروی کنند و محض غارت اموال احبّا متابعت او نمایند و دست تطاول گشایند و قوت بازو بیازمایند این شخص چون علو امر الله و ارتقاع کلمة الله را مشاهده نمود آتش حسد و بغضا در سینه اش شعله شدید زد. و علم فساد بلند نمود. بعناد برخاست و بتدبیر بتشویش افکار و تحدیش اذهان پرداخت.

تلغرافی بنام حضرت صدر اعظم ایران ترتیب داد و بقدر چهار صد نسخه در نصف شب بر جمیع دیوارهای شهر بواسطه نفوسی از معتمدین خویش بچسباند. مضمون تلغراف اینکه شیخ تقی که حجة الاسلام است باید محافظت دین نماید. این تلغراف صرف تصنع و افترا بود. ولی چون صبح دمید و هر کس از اراذل و اوباش این تلغراف را بدید و یا بشنید بهیجان آمد. کلّ رو بخانه شیخ تقی نهادند او

نیز فوراً بفتوای قتل مظلومان زبان گشود. معلوم است در چنین حالتی و چنین هیجانی مقتدای عوام چنین فتوائی دهد چه فساد و فتنه بی برپا شود. این گروه درنده هجوم برد کانه‌ها و خانه‌های احباب نمودند و بیغما و تاراج پرداختند و احبای الهی چون بدون اجازه دولت و اطلاع حکومت مدافعه را حرام دانستند لهذا چاره بی جز مراجعت بحکومت ندیدند. و چون حکومترا نظر بحکمتی و مقصدی در محافظه سست مشاهده کردند خواستند نفوس پراکنده در شهر در محلی اجتماع کنند و رأی زنند. چون محلّ امنی بجهت مشورت نیافتند لهذا در قونسولخانه دولت روس اجتماع کردند. زیرا در محلّ دیگر ممکن نبود در آنجا شب را تا الی صباح بمناجات پرداختند و نعره یا بهاء‌الابهی بلند نمودند و بحکومت متصل مراجعت کردند تا دفع غائله نماید و مظلومانرا محافظه کند.

حکومت از شیخ تقی استفسار نمود که این چه بلواست و این چه تلغراف و از کجا. شیخ تقی بکلی تلغراف را انکار نمود که بهیچ وجه از تلغراف خبر ندارم و بخانه قونسول آمد و در خارج منبر نهاد و عموم عوام را که بجهت اذیت و قتل احباً جمع شده بودند بظاهر نصیحت کرد و متفرّق نمود. و حکومت تحریری باحباً مرقوم نمود که آسوده باشید و مستریح. این غائله بر طرف شد و این جمعیت متفرّق گشت. هر نفسی بخانه خویش رود و بتدارک امور خود پردازد و بکار خود مشغول شود و دعا باعلی حضرت شهریار ایران نماید زیرا من بعد کسی بشما تعرضی ننماید. تحریر حکومت را در قونسول خانه ضبط و ثبت شد و احباً از آن محلّ بیرون آمدند و رو بمحلات خویش نهادند. اما شیخ تقی در باطن بمعتمدین خویش تلقین نموده بود چون احباً از خانه قونسول بیرون آیند و در شهر متفرّق شوند عوامرا تشویق کنند که بضر و قتل پردازند. لهذا یاران الهی چون از خانه قونسول به لانه و کاشانه خویش توجه نمودند. در کوچه و بازار گروه ستمکار مانند گرگ خونخوار هجوم کردند و هر کس را بدست آوردند زدند. و سر و دست شکستند و بمنتهای اذیت پرداختند قریب هفتاد نفر جریح و معدودی شهید شدند.

از جمله شهداء جناب سید ابوالقاسم مارنونی بود. این سید حضور قریب هشتاد سال معمر بود و در مدت حیات در آن اقلیم بزه و ورع و علم و فضل مشتهر گشت. نور مجسم بود و روح مصوره. حتی اعداء شاهد تقدیس و تنزیه او بودند و گواه کرم و ایثار و انفاق او که هر فقیر را دستگیر بود و هر مستحیر را معین و مجیر. در میان کلّ مسلمّ القول و مسموع الکلمه و مطاع بود. در ایام اخیر چون به بهائی شهیر شد لهذا قوم عنود و حسود بخود بر سر او هجوم نمودند. و خود میگفتند چون بر سر او هجوم نمودیم فریاد برآورد "انا لله و انا الیه راجعون و یا بهاء‌الابهی" و در دم تسلیم روح بصورت جهور در کمال فرح و سرور این آیه را تلاوت نمود. لا ضیر انا الی ربنا لمنقلبون. با وجود آنکه ستمکاران مانند سباع

ضاربه بر آن مظلوم بیچاره با سنگ و چوب و تیشه و ساطور هجوم نمودند. یک تن فرید و وحید در زیر سلاح آنقوم عنید افتاده. و هر کس یک زخمی میزد و لعنتی از لسان میگفت. آن بزرگوار در کمال وقار متوجه بملکوت انوار بود بقسمیکه گویا احساس زخم و ضرب نمی نمود. و مشاهده ابواب مفتوحه ملأ اعلی میفرمود. در کمال بشاشت و فرح و مسرت جان فدای جانان کرد یالیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً. باری حکومت چون شدت خصومت آن گرگان درنده دید کأنه حضرت نواب اشرف والا دام اقباله چاره ئی جز حبس و ضبط یاران الهی نیافت. لهذا جمعیرا در محبس محافظه کرد. ملاحظه نمائید که چه ولوله و زلزله ئی بود که حبس حصن حصین گشت و زندان ایوان امین شد. همین قدر کفایت است دیگر بیان نخواهد.

در اصفهان عربده این ضوضاء و غوغاء در وقتیکه بفلک اثیر میرسید سید ابراهیم نامی پسر امام جمعه یزد که از کربلای معلّ و نجف اشرف مراجعت می نمود و در آن عتبات عالیه از سید کاظم یزدی رئیس قوم فتوی و اجازه بریختن خون مظلومان گرفته بود وارد اصفهان شد. و در آنجا فوران آتش ظلم و عدوان را مشاهده کرد و تلغراف کذب و تزویر را قرائت نمود. و هجوم عمومرا دید. مصمم بر آن شد که بحرکت سریع عزم یزد نماید و از شیخ تقی دستور العمل مکمل گرفته تا بحض ورود بآنچه اسباب ویرانی بنیان احبّای الهیست تشبث نماید. بعد عزم رحیل کرد و وارد شهر یزد گردید. این شخص عنود ملاحظه نمود که حکومت تمکین این اهانت ننماید. و این ظلم و عدوانرا بغی و طغیان شمرد زیرا سبب ویرانی ایرانست و بد نامی ایرانیان. لهذا بنهایت تدبیر و تزویر پرداخت و از قضا در یوم مولود حضرت رسول علیه السلام وارد آن شهر گردید و مردم شهر بدیدن آمدند. در مجلس حکایت شرارت اهل اصفهان را آغاز نمود که چنین جرئت و جسارت نمودند و بر قلع و قمع بهائیان قیام کردند و به نهب و غارت پرداختند و اموال تالان و تاراج کردند. و در ضمن محض کذب و افترا اشاره می نمود که معاذ الله حکومت عادلّه نیز مسامحه می نماید و باین تعدّیات و تجاوزات راضی. و حال آنکه اعلی حضرت شهریاری و حضرت صدارت پناهی جز عدالت و حفظ رعیت نخواهند.

باری این بیرحم بقدر امکان بتمجید اهالی اصفهان پرداخت که آنانرا حمیت دینیّه و غیرت مذهبیّه بر آن داشت که بنیان بهائیانرا براندازد جمعی را تشویق و تحریص می نمود و بعضی را بجهت عدم تمکین تهدید میکرد. و هزله و رذله را بتاراج و غارت تطمیع می نمود. لهذا روز سوم ورود آن مردود اراذل و اوباش بایلغار و پرخاش قیام نمودند و جم غفیر با تیغ و تیر هجوم بخانه و کاشانه جناب میرزا محمد صینی ساز مینمایند. عیال و اطفال شیر خوار را بضر چوب و چماق اذیت و آزار می نمایند و آنچه در خانه از ظروف و اوانی بوده شکسته و اموال را تاراج نموده و خانه را ویران نمودند و حاجی مظلومرا بضر

شدید از خانه بیرون آوردند و کشان کشان تا بدکان کبابی رساندند یک شخص ستمکار مانند کلاب هجوم نمود. و بساطور قصاب زخمی شدید بر سر مبارک آتمظلوم زد و زخمی دیگر بر سینه و ضربی دیگر بر پهلو که فرآش حکومت رسید و آن مجروح مظلومرا از دست آن ستمکاران بکشید. ولی چون زخم شدید بود و ضربت ضربت شمر و یزید آن ستمدیده قوه حرکت نداشت لهذا فرآش کشید تا بحکومت رسید در آنجا بر زمین افتاد.

در این هممه و ضوضاء طفلی یازده ساله در مکتب داشت اطفال بتحریک معلّم بر آن معصوم هجوم نمودند. آن کودک ستمدیده بمعلم پناه برد. معلّم سنگدل تکلیف سبّ و لعن و تبری بآن طفل نمود. کودک نازنین در نهایت وقار و تمکین امتناع از تبری کرد که من طفلی سبق خوانم. حقیقت امور ندانم چگونه سبّ بر زبان رانم. آن معلّم بیرحم با کودکان مکتب همداستان شد و آتش ظلم و عدوان برافروخت و بر ستمی اقدام کرد که دلها بگداخت و سرشک از دیده بیگانه و آشنا جاری گشت آن بیرحم با سائر کودکان با چوب و قلمتراش و سوزن و درفش آن طفل نازنین را چنان عذاب و عقابی نمودند که قلم تحریر نتواند و زبان تقریر نداند و گوشها استماع نتواند و دلها تصور نخواهد.

مختصر آن نور دیده شهدا و نورسیده جنّت ابهی در سنّ صباوت به ثبات و استقامتی جانفشانی نمود و بقربانگاه الهی شتافت که ابطال رجال را متحیر کرده. نفس معلّم و اطفال مکتب میگفتند که در وقتیکه ما بآن طفل ضربت میزدیم او فریاد یا بهاء الابهی و یا محبوبی الاعلی میزد و ابداً فتور نداشت و با کمال سرور جان بجانان باخت تا پیش از پدر بزرگوارش برفیق اعلی شتافت. اگر ذره ئی انصاف باشد این ثبوت و استقامت و این فرح و مسرت در میدان فدا و ندای یا بهاء الابهی در شدت باساء و ضراء فوق طاقت بشر است علی الخصوص از طفلی خورد سال سبحان من ثبت قلبه علی حبه فی مشهد الفداء. سبحان من أنطقه بیا بهاء الابهی تحت هجوم الاعداء سبحان من بشر روحه بالصعود الی الرفیق الاعلی انّ هذا من آیات ربّه الکبری.

هنوز خون آن طفل نازنین جاری بود که خالوی بزرگوارشرا قوم ستمکار بدترین عذاب و عقاب شهید نمودند و جسد مطهرشرا بزخم شدید شرحه شرحه کردند. آن میر وفا در زیر زخم اعدا "رضاء بقضاء الله و فداء لأمره العظیم" میفرمود ظالمان اجساد مطهره این پدر پاک گهر و پسر پاک گهر و خالوی طیب طاهر را بافتضاح یحّد و حصر بررسمان بستند و بر زمین میکشانند و سنگ می انداختند و بچماق میکوفتند و کف میزدند و شادی میکردند تا آوردند در میدان شهر انداختند. مادر آن کودک نازنین چون پسر شهید دید و شوهر را بزخم شدید مقتول یافت و برادر را در خاک و خون غلطیده مشاهده نمود بر مظلومیت آن شهیدان علی الخصوص آن طفل صغیر ناله و زاری آغاز نمود دیگر ملاحظه باید کرد

که آغزملومه آفاق در حالت اسیری در دست اهل نفاق چون آن اجساد مطهره را پاره پاره یافت چه حالی باو دست داد. این چنین تیزچنگی و درندگی و خونخواری و ظلم و اعتساف در هیچ تاریخی از قرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترین اشقیای حتی برابره افریکا شنیده نشد.

شاید قبائل متوحشه در جنگ و جدال وقتی حزبی مقهور و مغلوب شد و جمعی قتیل و اسیر و مغلوب گشت چون فرصت انتقام از حزب غالب یافتند مرتکب چنین اعمال موحشه گشتند. و این در مقام خونخواهی و انتقام واقع گشت ولکن نفوس فرشته سیرت و خوش نیت و با امانت و دیانت و پاک فطرت. با کلّ مهربان و محبّ عموم انسان و در جمیع اخلاق انسانی حتی نزد دشمنان مشهور و مسلم جهان بیچرم و بیگناه از دست اعداء و هجوم خصما ابداً چنین تطاول و اعتسافی ندیدند. بجمیع تواریخ عالم اگر مراجعت شود این ظلم و ستم اعدای الهی بر احبّای رحمانی مثل و نظیر ندارد. علی الخصوص که یکنفس از شهداء دست بمدافعه نگشود و در حین شهادت کلمه موحشی از لسان نراند. بلکه در نهایت توجه بملاً اعلی و خضوع و خشوع و رقت قلب و بشارت روح در حین شهادت بمناجات پرداخت تا آنکه جانرا در کف جانان نهاد.

سبحان الله حکومت اعلی حضرت شهریار ایران خلد الله ملکه در موسم بیضه گذاشتن طیور قدغن شدید فرمودند که صیادی بشکار مرغان نپردازد و تیری ولو بهوا نیندازد. زیرا این ظلم محض است و اعتساف صرف که در موسم تناسل مرغان جوجه‌های طیور از دست نروند و از صوت تفنگ بخوف و هراس نیفتند. حال بهائیان در مملکت از ابناء وطن با وجود عدم جرم و گناه و روش و سلوک مقبول درگاه کبریاء مورد چنین نعمتی شدند و معرض چنین عداوتی گشتند. ملاحظه نمائید که حضرت تاجدار چه قدر عادل و مهربان و اهالی از مذهب قدیم چه قدر سنگدل.

خلاصه آنروز در این قیامت کبری و اشتداد نائره بغضاء درها و خانها بسوختند و بدرون کاشانه‌ها ریختند. شکستند و زدند کشتند و غارت کردند و خانه‌ها را ویران نمودند و حکومت بقدر امکان حمایت خواست ولی عاجز ماند و از پیش نرفت. ولی سید ابراهیم معهود امام جمعه رئیس اعداء با جمعی از محرکین فساد بحکومت شتافتند. و بظاهر اظهار تبری از فتنه و فساد جستند و در باطن اهل فساد و اراذل و اوباش را تحریک شدید کردند و تطمیع بغنائم و تالان و تاراج نمودند. در روز بعد عوام بی انصاف بتحریک رؤسای اعتساف هجوم شدیدتر نمودند و نهب و غارت بیشتر گردید. و بدترین عذاب شش نفوس مبارک را شهید و اجساد را پاره پاره کردند و در میدان بر اجساد متقطعه شهیدان اسب تاختند و بضرب سم سمندان تنهای پاره پاره را مضمحل کردند و خاکرا بخون مظلومان آمیختند.

و تیغ را جان دریغ نمودند. حنجر را وقف خنجر کردند. و لانه و آشیانه را زیر و زیر دیدند. مال و منال را بتلان و تاراج دادند. و اطفال و زنانرا بی سر و سامان گذاشتند. و در نهایت بشاشت و شادمانی جانرا نثار آن دلبر رحمانی نمودند.

یک حرف و کلمهئی که قاتلان از آن آزرده شوند بر زبان نراندند بلکه شفاعت قاتلان نمودند. و از حقّ طلب عفو و مغفرت از برای ستمکاران خواستند. و اگر دست بدفاع می‌گشودند یک نفس مقاومت یک فوج می‌کرد. چنانچه یکی از احبّاً از یزد مرقوم نموده بود و عین عبارت درج میشود. و آن این است "خدا دست همه را بسته و اذن دفاع نفرموده. و الاّ احدی قوتّ جسارت نداشت چون میدانند که از حکم کتاب تجاوز نمی‌شود. و دست بمدافعه باز نمی‌گردد. لهذا اعداء با کمال اطمینان بقتل و غارت و سفک دماء طاهره پردازند. و اگر احتمال مدافعه میرفت رئیس و مرؤوس جسارت تنطق و تنفس نداشتند. آرزوی شهادت در سبیل الهی داریم و بجان و دل طالب وجویا. ولی اهل و عیال و اطفال را محافظه خواهیم. اگر حفظ آنها نخواهیم می‌ترسیم که مقصّر شویم. و الاّ جان قابل نیست و لائق فدای سبیل حقّ نه. اگر قبول شود زهی سعادت و شرافت".

حال اگر این قربانی و تراجی و تالانی و بی سر و سامانی و اسیری نساء و اطفال و جانفشانی بکمال شادمانی. و همچنین در مشهد فدا فریاد "یا بهاء الابهی" و نداء "یا ربّی الأعلی" و صیحه "لا ضیرانا الی ربّنا منقلبون" و نغمه "هل من ناظر ینظرنی" دلیل بر ثبوت و استقامت نه و برهان رسوخ در ایمان نیست و از اعظم دلائل بر صداقت و روحانیت و محبتّ این نفوس مقدّسه نه پس دلیل ثبوت و استقامت چیست "فتمنوا الموت ان کنتم صادقین" و حال آنکه اگر بخون خویش ترجمه حال خود می نگاشتند البتّه صفحات اوراق آفاق کفاف نمینمود و اگر این نفوس تکذیب شوند دیگر چگونه ثبوت انبیاء و رسوخ اولیاء و استقامت مؤمنین در قرون اولی ثابت میشود. و حال آنکه اعظم منقبت حضرت پیغمبر علیه السلام "فاستقم کما أمرت" بوده.

باری مختصر این است که از یزد خبر اخیر که بواسطه حضرت افغان سدره مبارکه جناب آقا سید مهدی رسیده اینست که عدد شهداء بصد و هفتاد جان پاک رسیده و این معلوم است. دیگر غیر معلوم را خدا میداند. و چند هزار خانه و دکان و مغازه تجارت نهب و غارت شده و بسی خانه‌ها را آتش زده‌اند جمعی از نساء و اطفال بی معین و پرستار مانده‌اند. و برهنه و گرسنه و بی سر و سامان گشته‌اند. نه پرستاری و نه غمخواری. نه مونس و نه مهربانی. بلکه کوی بکوی سرگردانند. و شب و روز بشکرانه این مصیبت کبری زبان گشایند. که الحمد لله در سبیل الهی مورد چنین عذاب و عقابی گشتیم و در محبتّ الله هدف هزار تیر بلا شدیم. این بود منتهی آرزوی دل و جان و این بود کام دل و راحت روان.

باری این وقوعات معلوم بود که واقع خواهد شد و شفاهاً بکرات از عبدالبهاء شنیده گشت که در حضور جم غفیر از احباً در سال گذشته صراحة گفت. که یزد در خطر عظیم است. دعا کنید دعا کنید و حال انشاء الله نیز مضمون این فقرات مرقومه از قلم عبدالبهاء من بعد تحقق خواهد یافت. و ظاهر خواهد شد و آن اینست.

سینکشف القناع باذن الله عن وجه الامر. و یسطع هذا الشعاع فی آفاق البلاد. و یعلو معالم الدین. و تحفق ریات ربکم المجید. علی الصرح المشید. و یتزلزل بنیان الشبهات. و ینشقّ حجاب الظلمات. و ینفلق صبح البینات. و یشرق بانوار الآیات ملکوت الارض و السموات. اذاً ترون أعلام الاحزاب منکوسة. و وجوه الاعداء ممسوخة. و أحكام رؤساء السوء منسوخة. و المؤمنون فی فرح عظیم و المکذّبون فی خسران مبین.

باری در این روز جمعه صبحی از جمیع محلات بغتة یکدفعه او شریعتا و دینا و او مذهبا بلند شد. و هجوم نمودند در ایام سائره روزی چهار پنج نفر شهید نمودند. روز جمعه عساکر محافظه را نیز علماء تحریک نمودند تا با جهله عوام همداستان شدند و بغارت پرداختند. و اراذل جمعی از یاران را شهید کردند. و نساء را بضرب چوب و سیلی و تازیانه کوفتند. و مبلغی گزاف از دکاکین و مغازه‌ها و خانه‌ها غارت کردند. بسی اطفال بی پدر شد. و چه بسیار مادرها و پدرها بی پسر گشت و بسا خواهرها بی برادر شد. چه قدر خانه‌ها خراب شد. و چه قدر اهل و عیال در بدر گشت. و بیسر و سامان شد چه بسیار اغنیا که افقر فقراء گشتند. و چه قدر نفوس که در پرند و پرنیان پرورش یافته بر روی خاک سیاه مسکن و مأوی جستند. و چه قدر جریح زخم‌دار و بیمار بی پرستار و بی غمخوار گشتند. یکی در وقت شهادت "هل من ناظر ینظرنی" میگفت و دیگری "هل تنقمون منّا الا ان آمنّا بالله و آیاته" میفرمود و دیگری "یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون" میگفت و دیگری "اشهد ان لا اله الا الله و یا بهاء الابهی" فریاد برمیآورد و دیگری "ما بها و خون بها را یافتیم" نعره میزد و دیگری قصیده بندگی حضرت ورقا باواز بلند ترانه مینمود. و دیگری با وجد و طرب با قاتلها وداع میکرد و خدا حافظ میگفت. و چون این کلمه از زبان راند یکدفعه بر دهندش زدند. فوراً جان فدا کرد. یکی از شهداء در وقت هجوم اعداء فرمود هرگز هیچ پادشاهی باین شکوه و جلال حرکت ننموده. و دیگری که شخص جوان برازنده‌ئی بود فریاد برآورد. که امشب عروسی منست تا کام دل و راحت جان حاصل آید.

سبحان الله این چه غفلت است. که این نطقها که شهداء در حین شهادت کردند قاتلها بعینه همین کلماترا تصنیف ساختند و اطفال در کوچه و بازار میخواندند. که فلان شخص در فلان محلّ چه گفت و بچه نحو شهید گشت. و فلان جوان بچه آهنگ فلان آیه را تلاوت نمود. و چه نوع پاره پاره شد.

از جمله دو زن مظلومه که بر شهدای خویش در خانه فریاد و ناله مینمودند ظالمان بخانه ریختند. و تا توانستند آن دو ستمدیده را زدند و اذیت و جفا کردند. و از خانه بیرون کشیدند. و با تیغ و خنجر آن دو مظلومه را زنده زنده قطعه قطعه نمودند. چون کار باین درجه رسید حکومت را نیز هجوم عام عاجز و مستأصل نمود. و از شهر بقلعه رفت. و محافظه خویش نمود.

سبحان الله شاطری را گرفتند و با ساطور قصابی هیکل مبارکش را پاره پاره نمودند. و در وقت ضربت بآهنگ خوشی فریاد مینمود و در نهایت بشاشت نطق بگشود. و گفت ده سال بود که این آرزو را داشتم. از خدا خواهم که عفو شما نماید و غفران رایگان نماید. و بکام دل و جان رسید. زیرا مرا بهمت شما آرزوی دل و جان حاصل گشت.

باری شهداء تا آنروز که خبر دادند در شهر یزد تنها متجاوز از صد و پنجاه بودند. و در اطراف یزد نیز در هر دهی نفوس متعدده شهید گشتند. هنوز تفصیل نرسیده. مگر آنکه خبر مختصر تلغراف بطهران رسید که حکومت بسبب هجوم عموم و اجبار ارادل قوم مجبور بر آن شد که یکی از احبّاء را در دهن توپی گذاشت و در هوا کرد و دیگری را در میدان سر برید.

مختصر اینکه زنی را جهله عوام در جوالی مینهند. و نفت میریزند و آتش می زنند. و یکنفر از احبّاء را بدرخت سخت می بندند. و میخ کوب مینمایند و نفت ریخته درخت و آن شخص را هر دو می سوزند.

باری از جمله در قراهای یزد در اردکان جناب صدر و جناب معتمد الشریعة و جناب نظام الشریعة و جناب ضیاء الشریعة با اقارب و طائفه و بستگان که از علماء و سادات محترمه بودند. و جمیع لقب از اعلیحضرت تاجداری داشتند. با وجود این علماء فتوی بر ریختن خون آن بزرگواران میدهند. و بتحریرک علماء عوام جهلاء با تیر و تفنگ و اسلحه جنگ بر آن مظلومان هجوم می نمایند. با وجودیکه جمعی حاضر داشتند. و مقاومت را بنهایت سهولت میتوانستند. و اسباب دفاع از هر جهت مهیا بود ولی نظر باینکه میفرماید "ان تَقْتُلُوا خَیْرَ مَنْ اَنْ تَقْتُلُوا" تسلیم آن گرگان خونخوار میشوند. و آنان دست تطاول می گشایند و بزجر و بدترین عذاب هفده نفر را شهید می نمایند. از نفوس موجوده یک طفل خورد سال در چاه افتاده او باقی و زنده مانده دیگر کسی نمانده و آن باغ و عمارت را بکلی خراب کردند اشجار را کندند. و آنچه که ممکن بود بردند. و غارت نمودند و مبلغ گرانی از اموال و ثروت حضرات را بردند.

باری مجموع شهیدان در اردکان تا بحال نوزده نفر. و در قریه تفت بیست و هشت نفر. و در قراهای باقی دیگر هر یک یکی دو تا واقع و در منشاد ده نفر. و در ده بالا یک نفر را زنده در تنور می افکنند و

سوختند. و از نسوان تا بحال شش نفر شهید شدند این مقدار نفوس شهید شده‌اند. اما جریح و مضروب بسیار.

باری حضرت مسیح روح العالمین فداه سبیل ملکوت را واضحاً بکلّ نشان دادند. و اقرب طرق را واضح و آشکار کردند. و آن صراط مستقیم مشهد فداست. لهذا نفوس مقدّسه پیروی آن مطلع انوار نمودند. از آن راه بملکوت اسرار شتافتند. اینست که حضرت مسیح میفرماید: ”طوبی للمطرودين لأجل البرّ لأنّ لهم ملکوت السموات طوبی لاتقیاء القلوب لأنهم یعاینون ربّ الجنود طوبی لکم اذا عیروکم و طردوکم و قالو لکم کلمة سوء“

و همچنین در لوح اقدس نازل ”طوبی لراقد انتبه من نسماقی طوبی لمیت حیّ من نفحاتی. طوبی لعین قرّت بجالی. طوبی لمن سمع نغماتی. طوبی لخائف سرع الی ظلّ قبایی. طوبی لعطشان هرع الی کوثر عنایتی. طوبی لجائع هرب عن الهوی لهوائی. و حضر علی مائدة القدس الّتی نزلتها من سماء فضلی لاصفیائی. طوبی لجاهل اراد کوثر علمی و لذلیل تمسک بجبل عزّی. طوبی لغافل توسّل بذکری. طوبی لروح بعث من نفحتی. و دخل ملکوتی طوبی لنفس هزتها رائحة وصلی. و اجتذبتها الی ملکوت امری. طوبی لعین رأّت و لاذن سمعت. و لقلب عرف الربّ ذا المجد و الملکوت. و ذا العظمة و الجبروت. طوبی للفائزین. طوبی لمن استضاء من شمس کلمتی. طوبی لمن زین رأسه باکلیل حیّی. طوبی لمن سمع کربی و قام لنصرتی بین شعبی. طوبی لمن اطمأنّ لکلمتی. طوبی لمن فدی بنفسه فی سبیلی. طوبی لمن حمل الشدائد باسمی. و ما منعتہ الدنیا عن الورد فی شاطئی. طوبی لمن دخل ملکوتی و شاهد ممالک عزّی و اقتداری. و شرب من بحر بیانی و طلع بامری. و ما سترته فی خزائن کلماتی. و طلع من افق المعانی بذکری و ثنائی انه منی. علیه رحمتی و مکرمتی و فضلی و عنایتی“.

این است خونبهای شهیدان. این است منتهی آمال مقربان. و این است حیات ابدی روحانیان. این طریق حضرت مسیح است. و این سبیل مظاهر الهی در دور قدیم و جدید در لوحیکه مخاطباً بذنب پدر شیخ محمد تقی مرقوم فرمودند میفرمایند ”هل ظننت انا نخاف من ظلمک. فاعلم ثمّ ایقن من اول یوم فیه ارتفع صریر القلم الأعلى أنفقنا ارواحنا و اجسادنا و أبناءنا فی سبیل الله العلیّ العظیم و بذلک نفتخر بین أهل الانشاء و الملأ الأعلى. شهد بذلک ما ورد علینا فی هذا الصراط المستقیم تالله قد ذابت الابدان. و صلبت الاجساد. و سفکت الدماء. و الابصار کانت ناظرة الی أفق عناية ربّها الشاهد البصیر. کلباً زاد البلاء زاد اهل البهائم فی حبّهم. قد شهد بصدقهم ما انزله الرحمن فی الفرقان بقوله ”فتمنوا الموت ان کنتم صادقین“ هل الذی حفظ نفسه خلف الاحجاب خیر أم الذی انفقها فی سبیل الله. انصف و لا تکن من الذین فی تیه الکذب من الهائمین. قد أخذهم کوثر محبة الرحمن علی شأن ما منعتهم مدافع العالم و لا

سيوف الأمم عن التوجّه الى بحر عطاء ربهم المشفق الكريم. تالله الحقّ ما أعجزني البلاء. و لا اضعفني
اعراض العلماء. نطقت و أنطق أمام الوجوه. قد فتح باب الفضل. و أتى مشرق العدل بآيات واضحات.
و حجج باهرات من لدى الله المهيمن القيوم“.

